

خدای عهد عتیق

مهراب صادق نیا

اشاره

بی‌گمان، شاکلهٔ آموزه‌های ادیان بر درک چگونگی پیوند بشر با خدا استوار است و «دیانت موضوع رابطهٔ انسان با خداست». یهودیت از جمله ادیان توحیدی است که فهم آن بدون درک تصویری که از تعامل خدا و بشر ارایه می‌دهد ناممکن است. خدای عهد عتیق خدایی است حاکم و قانونگذار؛ او شه‌ریار زمین است که پادشاهان جهان از هیبت بی‌مثالش به خود می‌لرزند؛ خدایی که بندگانش باید از او بترسند، آن‌گونه که جرأت نکنند نامش را بر زبان برانند. خدای ملی یهودیان خدای آنان است و نه دیگران و آنان قوم خدایند نه دیگران. خدای عهد عتیق خدایی است بی‌رونی که فاصله‌اش با انسان از بین نمی‌رود و اگرچه، گاه فرمان می‌دهد تا بندگانش بدو عشق بورزند، ولی اگر بنده‌ای بخواهد و یا بتواند او را دوست داشته باشد، بی‌گمان، این عشق از دروازهٔ وحشت گذشته است. خدای عهد عتیق، حاکم اطاعت‌طلبی است که تنها در چارچوب قانون با بندگانش در تعامل است.

بی‌تردید، تصور چگونگی تعامل انسان با خدا از ابتدایی‌ترین آموزه‌های ادیان به شمار می‌آید و این آموزه‌ای است که سهم شایانی را از متون دینی مختلف به خود اختصاص داده است و اساس دیانت ادیان را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که می‌توان گفت «اساساً دیانت موضوع رابطه‌ای است بین انسان و خدا»^۱. دیگر آموزه‌های ادیان کم و بیش، مستقیم یا غیرمستقیم، در تلاشند تا این ارتباط را روشن‌تر رسم نمایند.

گذشته از اساس دین، تدین آدمیان نیز در سایه چنین تصویری سامان می‌پذیرد. می‌توان گفت اساس دین‌ورزی آدمیان در گرو برداشتی است که از تعامل خود و خدا دارند. به همین دلیل و به سبب اختلاف و تفاوت این تصاویر، تدین‌ها هم متفاوتند. اندکی درنگ در تعریف دانشمندان، ما را در این عقیده استوارتر می‌سازد که تصاویر رابطه خدا و انسان تصاویر یکسانی نیست. برای نمونه، خدای افلاطون آفریدگار هستی است؛ خدای مالبرانش واضع قوانین عمومی است؛ خدای دکارت استوارگر قوانین حرکت و خدای لایب‌نیتس مهندس و معمار عالم است.^۲

در پرتو همین تفاوت تصویرهاست که خدای فلاسفه واجب الوجود، خدای فقیهان خدای معبود و مولی، خدای عارفان خدای محبوب و خدای عامیان خدایی همراز و همیار است و باز به همین دلیل است که بیماران با خدای شفابخش گفت‌وگو می‌کنند، در حالی که خاطیان با خدای بخشایش‌گر، و خواهشمندان با خدای بخشنده، و دلدادگان با خدای معشوق هم سخن می‌شوند.

آن جمله معروف پاسکال، که بر پارچه‌ای نگاشته و بر نیم تنه خود دوخته بود و تا آخرین لحظه‌های عمر خود به همراه داشت، به روشنی بر این تفاوت تصویرها اشاره دارد. وی در آن نوشته، چنین نگاشته بود: ما در زیر عنوان آتش چنین می‌خوانیم «خدای ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب نه خدای فلاسفه و محققان».^۳ نمایان است که گریز پاسکال از بی‌خدایی به خدا باوری نیست، بلکه وی از خدایی به خدای دیگر می‌گریزد؛ از خدای فلاسفه به خدای ابراهیم.

چگونگی درک تعامل انسان با خدا، می‌تواند تلقی و تعریف خاصی را از سایر آموزه‌های ادیان ارایه دهد. آموزه‌های اخلاقی و تشریحی ادیان، در پرتو این تصویر معنا

۱. بوبر، کسوف خداوند، ترجمه: عباس کاشف، ص ۱۰۲.

۲. P.H.Owen، حمید بخشنده، ۱۶ و ۱۵. نیز نک: تبیین الهیات مسیحی ترجمه میکالیان، ص ۲۰.

۳. بوبر، همان، ص ۶۷.

پیدا می‌کند و اگر این تصویر تفاوت کند، این تلقی از آموزه‌ها نیز تغییر می‌کند. برای مثال، اگر شریعت، رابطه‌ی خدا با انسان و رابطه‌ی عبد و مولا درست است و یا رابطه‌ی حاکم با محکومین خود، چنین تعریف می‌شود «مجموعه‌ای از قوانین که توسط حاکم وضع می‌شوند»^۱، در حالی که اگر تعامل خدا و آدمیان، رابطه‌ی پدر و فرزند و یا آموزگار با شاگردانش تصویر شود، آنگاه شریعت چنین تعریف می‌شود: تعلیمی پدرانیه برای سعادت آدمی.^۲ درنگ در این دو تعریف، ما را به این نکته رهنمون می‌شود که تفاوت میان تعریف اول و دوم به اندازه‌ی تفاوت میان خدای حاکم و خدای پدر است و به هر اندازه خدای حاکم با خدای پدر در تفاوت است، تعریف نخست با تعریف دوم در تفاوت است. به همین دلیل، در نگاه اول شریعت از تمامی آمیزه‌های عاطفی و احساسی که در تعریف دوم نهفته است، بی‌بهره است و روشن است که آدمی هر کدام از این دو تصویر را داشته باشد، رفتار متفاوتی در مقام دین‌ورزی و التزام به شریعت خواهد داشت بدین جهت برآنیم تا در این نوشته به اختصار، به خدا و رابطه‌اش با انسان در عهد قدیم بپردازیم؛

در عهد عتیق، خداوند خدایی است یگانه: «ترا خدایان دیگری غیر از من نباشد».^۳ فرمان این خدای یگانه مبنی بر این‌که بنی‌اسرائیل خدایان دیگری را نپرستند^۴ و هشدارهای پی‌درپی در این مورد و تأکید بر این‌که او خدایی غیور است،^۵ به طور ضمنی می‌رساند که آن خدایان به اندازه‌ی خدای حقیقی از واقعیت بهره داشته‌اند. بر این اساس باید گفت اگرچه عهد عتیق بر خدایی یگانه تأکید دارد، ولی این یکتایی انتخابی است؛ یعنی بنی‌اسرائیل ناگزیرند که بیهوه را از میان دیگر خدایان انتخاب کنند، ولی به هیچ وجه از نظر مفهومی بر یگانگی و یکتایی خدا رهنمون نمی‌شوند.^۶

در عهد عتیق برای این خدای یگانه منتخب، اوصافی ذکر شده‌اند؛ اوصافی چون خالق: «در ابتدا آسمان و زمین را آفرید»،^۷ مهربان و رؤوف «که بیهوه خدایی رحیم و رؤوف

۱. نک: Oxford - Advanced/Law و نیز Judaica/Law و نیز بستانی، دایرةالمعارف بستانی، ج ۱۰، شرع

2. Catechism of the Catholic/128/P/568.

۵. همان: ۵:۲۰

۴. خروج: ۵:۲۰

۳. خروج: ۳:۲۰

۷. پیدایش: ۱:۱

۶. پارکز، خدایان و آدمیان، ترجمه: محمد بقایی، ص ۱۰۰

است»^۱، آمرزشگر «آمرزندهٔ خطا و عصیان»^۲، جاودانه و بی‌پایان «آنها فانی شوند و لیکن تو باقی هستی»^۳ و دیگر اوصاف که شمارشان کم نیست. اما از آنجا که به دنبال تصویر ارتباط خدا و انسان در عهد قدیم هستیم، این مطلب را با همهٔ ارزشش وامی‌نهمیم و به موضوع اصلی مان می‌پردازیم؛ موضوعی که می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ بگوید که با همهٔ این اوصافِ خدا در عهد عتیق، این کتاب مبلّغ چگونه تعاملی میان خدا و بنده است و خدای عهد عتیق شایستهٔ چگونه تعاملی از طرف آدمیان است؟

در عهد عتیق دو جنبهٔ بارز از شخصیت خدا مورد عنایت قرار می‌گیرد؛ یکی آفرینش و دیگری اراده و خواست. خدا در عهد عتیق از سویی آفریدگاری است توانمند که گویی از مقامی بالاتر و فراتر بر آدمی حکم می‌راند و از سوی دیگر خدایی است که در سرنوشت مردم دخالتی مستقیم دارد و در تاریخ آنان مداخله می‌کند.^۴

در سه فصل اول سفر پیدایش، تصویر پیچیده و مرموزی از خدای خالق ارائه شده است؛ خدایی که انسان را از گِل آفرید^۵ و در پی آن بود که با وی رابطه‌ای حسنه داشته باشد، ولی انسان بر خلاف این خواستِ خدا به انحراف رفت.^۶ در مقابل این خطا، خداوند آدمی را نمیراند و نابود نکرد تا نسلی نو برپا کند، بلکه در تاریخ انسان داخل شد و بی‌آنکه اختیارش را از او بازستاند، سرنوشت او را رقم زد. براساس کتاب مقدس، شروع زندگی یهوه در میان عبرانیان با عنوان «خدای طوفان»^۷ بوده است؛ آنگاه که عبرانیان را از وزش ناگهانی باد و از دست تعقیب‌کنندگان مصری رهانید.^۸

خدای عهد عتیق خدایی است با کسوت شهریاری؛ خدایی که پادشاه زمین است،^۹ خدایی پرشکوه که چون برمی‌خیزد، زمین از هیبتش به لرزه می‌افتد،^{۱۰} خدایی چنان پرشکوه که پادشاهان شکوهمندِ عالم هستی از شکوهش خواهند ترسید.^{۱۱}

خدای عهد عتیق، خدایی است قانون‌گذار؛ خدایی که برای کمترین چیزها سخت‌ترین قانون‌ها و کمرشکن‌ترین آن‌ها را وضع می‌کند^{۱۲} رابطهٔ آدمی با این خدای قانون‌گذار تنها و تنها در چارچوب قانون معنا پیدا می‌کند. آدمی خارج از این قانون

۳. مزامیر: ۲۶:۱۰۲

۲. همان: ۷.

۱. خروج: ۶:۳۳

۵. پیدایش: ۷:۲

۴. جو ویور، درآمدی بر مسیحیت، ترجمهٔ حسن فتیری، ص ۳۹

۸. خدا و آدمیان، ص ۹۸

۶. درآمدی بر مسیحیت، ص ۴۴

۷. Strom God

۱۰. اشعیا: ۲۱:۲

۹. دوران، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۲۷۳

۱۲. هگل، استقرار شریعت، ترجمهٔ باقر پرهام، ص ۳۷

۱۱. مزامیر: ۱۵:۱۰۲

هیچ‌گونه ارتباطی با خدا یا درکی از او ندارد. از آنجا که این قانون یک حکم بیرونی است و نه درونی، رابطهٔ انسان با خدا رابطه‌ای است خشک، سرد، خالی از عشق و عاطفه، و آمیخته با ترس و اکراه؛ رابطه‌ای که در سایه‌سارِ آن، آدمی هیچگاه به احساس آرامش نمی‌رسد؛ احساس آرامشی که بی‌تردید یکی از انگیزه‌های اصلی‌گرایش آدمیان به دین به‌شمار می‌آید.

در چنین پیوندی میان بنده و خدا، انسان موجودی مُکَرَّه است؛ موجودی که برخلاف میل خود و تنها به دلیل این‌که حاکم، فرمان‌رانده است باید مطیع باشد؛ مطیع فرمانی که از بالا آمده است و او نمی‌داند و نباید بداند که این حکم چرا و برای چه بر وی رانده شده است. روشن است که در چنین تعاملی بنده با رغبت و شوق به انجام فرمان تن نمی‌دهد و تلاش می‌کند به هر شکل ممکن خود را از زیر بار فرمان برهاند. گاه تظاهر به نشنیدن یا ندانستن و نفهمیدن می‌کند و گاه در اجرای حکم اهمال کرده، آن را به تأخیر می‌اندازد و در یک کلام می‌کوشد تا از آن بگریزد و شانه خالی کند و در نهایت اگر هیچ راه فراری نیافت به میزان رفع تکلیف به آن تن می‌دهد و به اندازه‌ای فرمانبردار می‌شود که مولا نتواند به بهانهٔ ترک فرمان، او را مجازات کند و با انجام این اندک، گمان می‌کند به تمام آنچه باید انجام دهد، عمل کرده، بیش از این وظیفه‌ای ندارد. در مقابل، مولا می‌کوشد تا اجازه ندهد بندهٔ گریز پایش به مقصود خود برسد و از زیر بار حکم بگریزد. به همین دلیل بر فرمان خود اصرار می‌کند، بر سختی‌های آن می‌افزاید، مراقبت خود را بیشتر می‌کند تا ساده‌تر بتواند مچ‌گیری کند. آنقدر این گریز و تأکید ادامه پیدا می‌کند که در نهایت، بنده تسلیم شده، به قانون تن می‌دهد؛ البته تن‌دادنی از سنخ اجبار و اکراه. گفت‌وگوی میان خدا و بنی‌اسرائیل که شرح آن در آیاتی از دومین سورهٔ قرآن (=بقره) آمده است به خوبی نمایش‌گر این ارتباط است. در این آیات می‌خوانیم:

موسی قوم خویش را مخاطب قرار داده، می‌گوید، پروردگارتان شما را فرمان‌رانده است تا گاوی را سر ببرید. بنی‌اسرائیل [در حالی که به شگفتی انگشت می‌گزند] می‌پرسند ما را به مسخره گرفته‌ای؟ و موسی در جواب می‌گوید به خدا پناه می‌برم تا از نابخردان نباشم. بنی‌اسرائیل [به بهانه] می‌پرسند: این گاو چگونه گاوی باشد؟ پاسخ می‌آید: نه پیر و از کارافتاده و نه جوان و کارناکرده، گاوی باشد در این میانه؛ [سپس تأکید می‌کند] آنچه فرمان گرفته‌اید انجام دهید. بنی‌اسرائیل

[باز درنگ کرده و] می پرسند: گاو دارای چه رنگی باشد؟ [باز در پاسخ به ایشان] گفته می شود: زرد زربین شادی بخش. [با این همه فرزندان اسرائیل بر این نکته پا می فشارند که] امر همچنان نامعلوم و مشتبه است. اگر خدا بیشتر توضیح دهد آنان از ابهام بیرون می آیند و اگر خدا بخواهد هدایت خواهند شد. در پاسخ گفته می شود: گاو باید بی عیب و یک رنگ [=بدون لکه] باشد و می گویند: اینک به درستی سخن رانندی. [و در پایان این گفت و گو خدا می گوید] چیزی نمانده بود که سر باز زده و فرمان نبرند.^۱

این گفت و گو به خوبی از تصویری که یهودیان از خدا برای خود بر ساخته اند و چگونگی ارتباطشان با او پرده برمی دارد. لجاجتی که آنان در انجام فرمان خود دارند، از ارتباطی پدید می آید که آنان بین خود و خداوند برقرار ساخته اند؛ یعنی همان ارتباط مولا با بنده، معبود با عبد، فرمانروا با فرمانبردار. در این گفت و گو بهانه گیری، اهمال، خود را به ندانستن و نفهمیدن زدن، از طرف بنی اسرائیل و اصرار و تأکید از طرف خدا سیمای مشهودی دارد.

بر اساس عهد جدید، نقطه آغاز پیوند آدمی با خدا بلکه اساساً نقطه آغاز دیانت یهود ترس از خداست.^۲ «و از یهوه خدای خود بترسیم»^۳. این خدای غیور اطاعت خود را بر پایه ترس بندگان استوار داشته است «تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض و اوامری را که من به شما امر می کنم نگاه داری»^۴ و پرستش این خدای ترسناک تا زمان های طولانی بیش از آنکه بر محبت و عشق استوار باشد، بر ترس و دلهره مبتنی بوده است.^۵ در برابر این خدا، بنده باید همواره بکوشد تا گرفتار خشم او نگردد «مبادا غضب یهوه، خدایت بر تو افروخته شود تا تو را در زمین هلاک گرداند».^۶

خدای عهد عتیق، خدایی است خشن و سخت گیر؛ خدایی که زود برمی آشوبد، چندان که با کمترین لغزش بندگان چنان خشمگین می شود که سخت ترین کیفرها را بر آنان وارد می سازد؛ خدایی که خطا را فراموش نمی کند و انسان گردنکش را در زیر قدرت نامتناهی خود له می کند و خطای هیچ کس را بدون پاسخ نمی گذارد: «خدایی که انتقام گناه پدران را تا پشت سوم و چهارم باز می ستاند».^۷

۳. تثبیه: ۶: ۲۴.

۲. کسوف خداوند، ص ۵۴.

۱. بقره: ۶۷-۷۱.

۶. تثبیه: ۶: ۱۵.

۵. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۳۶۶.

۴. تثبیه: ۶: ۲.

۷. خروج: ۲۰: ۵-۶.

خدای اطاعت طلبِ عهد عتیق، حتی در مقایسه با دیگر خدایانِ آن دوران، مهربانی کمتری دارد و خشونتش از خدایانی چون خدای «روح کائنات» که مورد پرستش «ایختانون» فرعون مصر بود و نیز «خدای آفتاب» بابلی‌ها که قانون حمورابی را به وی نسبت می‌دهند، بس فزون‌تر و فراوان‌تر است.^۱

در تمام سفر پیدایش، این خدای خشن همانند طوفانی سهمگین، توفنده و کوبنده و با حالتی متغیر، نمود یافته است. این خدا در برخورد با آنچه او را خوش آیند نیست، چنان توان فرسا و ویران‌گر و خشمگین می‌شود که گاه کاری می‌کند که بعد پشیمان می‌شود.^۲

خدایی با این هیبت و شکوه که ترس بندگان را برای او خوش آیند است، ملت یهود را چنان به وحشت انداخته است که به خود اجازه نمی‌دهند، نامش را نیز بر زبان جاری کنند و به دلیل همین هراس، هر گاه مجبور می‌شوند به خدایشان اشاره کنند، از کلماتی چون «ادونای» مدد می‌جویند.^۳

البته بایسته گفتن است که گرچه در عهد عتیق، خشم، خشونت، تنبیه، ترس و اطاعت چهره نمایان خدا در تعاملش با بنی اسرائیل است، ولی چنان نیست که عشق به خدا و دوست داشتنش برای یهودیان بی‌معنا باشد، بلکه در این کتاب گاهی هم از خدای مهربان سخن گفته می‌شود، خدایی که به بنده‌اش رحمت می‌کند «رحمت می‌کنم تا هزار پشت، بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه می‌دارند».^۴ و نیز گاه فرمان عهد عتیق بر این است که این خدا دوست داشته شود: «و یهوه خدای خود را دوست بدارید و به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمائید»،^۵ اما واقعیت آن است که خداشناسی عهد عتیق، بلکه تمام دیانت عهد عتیق، بر محور «خشیت الهی» می‌چرخد^۶ و این نکته‌ای است که تاریخ یهود و فهم بزرگان یهودی از کتاب مقدسشان، آن را تأیید می‌کند. در مقام جمع این دو دسته از آیات باید گفت، آیاتی که نمایان‌گر خدای ترسناک و زودخشمند و بنده را به ترس از خدا فرا می‌خوانند، به مراتب بیشتر از آیات دسته مقابل است و خدای عهد عتیق بیش از آن‌که مهربان و دوست‌داشتنی باشد، خدایی است سخت‌گیر و ترسناک. شاید این گفته وایتهد، خواننده را قانع کند که: «واقعیت دین براساس کتاب

۳. Catholic, P, 209

۲. همان / ۹۹

۱. خدا و آدمیان / ۱۰۲

۶. کوف خداوند، ص ۵۳

۵. تثبیه: ۱۳:۱۱

۴. تثبیه: ۱۰:۵

مقدس با «خشیت الهی» آغاز می‌شود و انسان معتقد براساس کتاب مقدس از دروازه وحشت گذر کرده، به عشق می‌رسد.^۱

نکته دیگری که در خداشناسی عهد عتیق، مهم است و بر درک بنی اسرائیل از خدا و تعاملشان با وی تأثیر گذاشته است، این است که براساس عهد قدیم، یهوه خدایی است کاملاً ملی و شخصی؛^۲ خدای تورات خدای بنی اسرائیل است و بس و بنی اسرائیل تنها قوم برگزیده خدا و ملت او (گاهی فرزندان او) به‌شمار می‌آیند. براساس عهد عتیق، اراده خدا که در آغاز بر این استوار گشته بود که همه انسان‌ها را سرپرستی کند و در جهت احیای همه مردم بکوشد^۳ با استقرار در خاندان ابراهیم پایان یافت و خدا به خدایی بدل گشت که متکفل امر خاندان خاصی است.^۴ براین اساس، یهوه خدایی است تنها از آن یک نژاد.^۵ آیاتی از کتاب مقدس که پدیدآورنده این تصویرند، زیاده از آنند که چنین برداشتی را با تردید روبرو کنند. نفوذ این تفکر در میان بنی اسرائیل تا بدان اندازه عمیق بوده است که تا قرن هشتم قبل از میلاد، یعنی تا پیش از آمدن اشعیا، یهوه خدایی بود کاملاً قبیله‌ای که اگر هم مثل دیگر خدایان قبایل در نماد یک بت، جسمیت نیافت، اعتقاد بر این بود که جسماً در مکانی خاص قرار دارد و بر سرزمین فلسطین حکم می‌راند و تا این زمان به ندرت می‌شد که یک یهودی پیش خود به این بیاندیشد که یهوه خدای همه قبایل است و یا دست‌کم خدای همه عبرانیان است.^۶

بنی اسرائیل در تعاملشان با خدا با تکیه بر این باور که آن‌ها قوم برگزیده خدایند و البته تنها قومی که چنین ویژگی‌ای دارد و با تکیه بر این باور، که وجه و اعتبار هر خدایی بستگی به رفاه حال پیروانش دارد، معتقد بودند که خدا در هنگام مشکلات و سختی‌ها به یاریشان خواهد شتافت. به همین دلیل، آنان در گفت‌وگوهای بی‌شمارشان با یهوه در هنگام مشکلات این نکته را به وی یادآوری می‌کردند که آنان قوم خدایند و پسندیده نیست که اعتبار یهوه با دست‌وپنجه نرم کردن قومش با مشکلات و سختی‌ها به خطر بیافتد، در جریان ساختن گوساله و پرستش آن که به وسیله قوم یهود و در غیاب موسی صورت گرفته بود، آنجا که خدا خشم می‌گیرد و اراده هلاک بنی اسرائیل را می‌کند، موسی به تضرع و زاری، خدا را به این نکته یادآوری می‌کند که این قوم، قوم اویند:

۳. پیدایش: ۲۰:۵۰.

۲. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۳۶۲.

۵. مریم شنکایی، بررسی تطبیقی اسماء و صفات الهی، ص ۱۶۱.

۶. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۳۶۵.

۱. کسوف خداوند، ۵۴.

۲. GOD/JACK Miles/67.

۶. خدا و آدمیان، ۱۱۳.

«موسى نزد يهوه، خداى خود تضرع کرده، گفت: اى خداوند، چرا خشم تو بر قوم خود که با قوتِ عظیم دستِ زورآور از زمین مصر بیرون آورده‌ای، مشتعل شده است، چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد... پس خدا از آن بدی که گفته بود به قوم خود برساند، رجوع فرمود»^۱.

نکتهٔ دیگری که در شکل‌گرفتن تعامل خدا با یهودیان نقش غیرقابل انکاری داشت، این است که خدایی که عهد عتیق از آن سخن می‌گوید، خدایی است که معمولاً رفتار خویش را با بندگانش براساس پیمان و معاهده پی‌ریزی می‌کند و معمولاً آنان خدا را تنها در قالب پیمان می‌شناسد و این پیمان است که چگونگی تعامل خدا و بشر را مشخص می‌کنند. این پیمان‌ها اگرچه مخصوص بنی‌اسرائیل هستند، ولی در موسی و تاریخ آیین موسوی انحصار نیافته‌اند. در تورات، دست‌کم از چهار پیمان که بیان‌گر رفتار خدا با آدمیان است، سخن به میان می‌آید؛ پیمان نخست، پیمان خداوند است با حضرت نوح مبنی بر این‌که دگرباره دنیا هرگز با طوفان نابود نگردد. نشان این پیمان بدون قید و شرط بوجود آمدن رنگین‌کمان بود.^۲ پیمان دوم با ابراهیم در سن نود سالگی ایشان. براساس این پیمان خداوند ابراهیم را پدر امتی بزرگ خواهد ساخت و به وی و نسل او برکت خواهد داد.^۳ در مقابل، ابراهیم به نشان پذیرش این پیمان می‌بایست، تمام اولاد پسر اسلاف خود را ختنه کند.^۴ پیمان سوم که در عهدعتیق از آن سخن به میان می‌آید، پیمان خداست با موسی. این پیمان هنگامی صورت گرفت که به دلیل وخامت اوضاع بنی‌اسرائیل در مصر، موسی به عنوان متجی این قوم وارد صحنه شد و خود به وسیلهٔ موسی با بنی اسرائیل پیمان بست که آنان را از بندگی مصری‌ها رها کند و به امتی مقدس تبدیل سازد. در این پیمان، خداوند بنی‌اسرائیل را امت خود لقب می‌دهد. در این پیمان، تعامل خدا و بشر برخلاف پیمان نخست بدون قید و شرط نیست، بلکه در مقابل تعهد خدا برای بنی‌اسرائیل آنان نیز باید تعهد دهند که از شریعتِ موسی که در ده فرمان خلاصه می‌شد پیروی کنند.^۵ پیمان چهارم، پیمان خداوند با داوود است. این پیمان هم مثل پیمان با ابراهیم پیمانی است بدون هر گونه شرطی. خدا به داوود وعده داد که دودمان او جاودان باشند؛ یعنی پادشاهان بنی‌اسرائیل که همان اخلاف داوودند، مانند

۳. سفر پیدایش: ۱۷

۲. پیدایش: ۹: ۱-۹

۱. خروج: ۱۵: ۱۱: ۳۳

۵. خروج: ۱۰: ۱-۲۰

۴. همان: ۱۷: ۱۱: ۱۲

پسران خدا خواهند شد.^۱ اگر چه این پیمان‌ها در دوران تبعید پایان می‌یابند، ولی به خوبی نشان می‌دهند که چگونه رابطه میان یهوه و قوم برگزیده‌اش یک پیوند کاملاً قراردادی بوده است.^۲ گفت‌وگوهای بنی‌اسرائیل با خدا کاملاً نشانگر تلقی «خدای پیمان» است. از جمله این عبارت که، موسی در گفت‌وگوی خود با خدا، او را به یاد وعده‌هایش در پیمان می‌اندازد: «بیاد آور قولی را که به خدمت‌گزاران خود ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده‌ای. برای ایشان به ذات خود قسم خورده‌ای و فرموده‌ای که فرزندان شما را مثل ستارگان آسمان زیاد گردانم...»^۳

آنچه گذشت اندکی بود از تصویر خدا و رابطه‌اش با بشر در عهد عتیق. اگر چه شیرینی بحث و نیز اهمیت آن قلم را به زیاده‌نوشتن ترغیب می‌کند و نویسنده را به ایستادنی بیش از این، ولی به این اندازه بسنده می‌کنیم؛ بدان امید که آنچه در ذهن جولان داشته است بر کاغذ نقش بسته و خواننده را مفید باشد.

۲. خدا و آدمیان، ص ۱۰۲-۱۰۱ و درآمدی به مسیحیت، ص ۵۱

۱. کتاب سموئیل دوم: ۷

۳. خروج: ۱۳/۲:۳۲